

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نېاشد تن من مېباد
همه سر به سر تن به کشتن دهيم
بدین بوم و بر زنده یک تن مېباد
از آن به که کشور به دشمن دهيم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary - Cultural

ادبی - فرهنگی

فرستنده: عنایت و همن

۲۴ مارچ ۲۰۱۳

حکایت ریگ و سنگ

حکایت اینگونه آغاز می شود:

دو دوست قدیمی در حال عبور از بیابانی بودند. در حین سفر این دو سر موضوع کوچکی بحث می کنند و کار به جایی می رسد که یکی کنترل خشم خودش را از دست می دهد و سیلی محکمی به صورت دیگری می زند. دوست دوم که از شدت ضربه و درد سیلی شوکه شده بود بدون این که حرفی بزند روی ریگهای بیابان نوشت:

«امروز بهترین دوست زندگیم سیلی محکمی به صورتم زد.»

آنها به راه خود ادامه دادند تا این که به دریاچه ای رسیدند. تصمیم گرفتند در آب کمی شنا کنند تا هم از حرارت و گرمای کویر خلاص شوند و هم اتفاق پیش آمده را فراموش کنند. همچنان که مشغول شنا بودند ناگهان همان دوستی که سیلی خورده بود حس کرد گرفتار باتلاق شده و گل و لای وی را به سمت پائین می کشد. شروع به داد و فریاد کرد و خلاصه دوستش وی را با هزار زحمت از آن مخمصه نجات داد. مرد که خود را از مرگ حتمی نجات یافته دید، فوری مشغول شد و روی سنگ کنار آب به زحمت حک کرد:

«امروز بهترین دوست زندگیم مرا از مرگ قطعی نجات داد.»

دوستی که او را نجات داده بود وقتی حرارت و تلاش وی را برای حک کردن این مطلب دید با شگفتی پرسید: «وقتی به تو سیلی زدم روی شن نوشتی و حال که تو را نجات دادم روی سنگ حک می کنی؟» مرد پاسخ داد: «وقتی دوستی تو را آزار می دهد آن را روی شن بنویس تا با وزش نسیم بخشش و عفو آرام و آهسته از قلبت پاک شود. ولی وقتی کسی در حق تو کار خوبی انجام داد، باید آن را در سنگ حک کنی تا هیچ چیز قادر به محو کردن آن نباشد و همیشه خود را مدیون لطف وی بدانی.»

«یاد بگیریم آسیبها و رنجشها را در ریگ بنویسیم تا فراموش شود و خوبی و لطف دیگران را در سنگ حک کنیم تا هیچ گاه فراموش نشود.»

ما آمده ایم تا با زندگی کردن قیمت پیدا کنیم نه به هر قیمتی زندگی کنیم !